

سخنی با جناب آقای خاتمی

عباس عبیدی

با سلام و احترام

می‌توانستم مطالب این نامه را به صورت حضوری با شما در میان بگذارم و جنابعالی هم با روی گشوده همچون گذشته از شنیدن نظرات متفاوت استقبال کنید. اما تصمیم گرفتم آن را عمومی منتشر کنم، چراکه موضوع آن امری عمومی است و امید دارم که گفت‌وگوی عمومی در این باب بتواند بهتر راهگشا باشد. از این رو، این متن را فتح بابی برای گفت‌وگو می‌دانم و امیدوارم که مباحث مشابهی با دیگر نیروها و گرایشهای سیاسی مطرح شود و ثمره آن را کشور ببرد. این گفت‌وگو را در شرایط کنونی لازم می‌دانم، زیرا تحلیل من این است که ما وارد وضعیت تازه‌ای شده‌ایم و روشها و رویکردهای گذشته پاسخگوی شرایط جدید نیست و ضرورت تغییر آن کاملاً مشهود است. از یک‌خاطر شروع می‌کنم. احتمالاً به خاطر دارید که در سال ۱۳۹۷ در دیداری که با جنابعالی داشتم دوست عزیز آقای خانیکي نیز حضور داشتند تحلیل خود را از شرایط سیاسی کشور تقدیم کردم و معتقد بودم که اسب یکدست‌سازی در حکومت زین شده است و مانعی را بر نمی‌تابد. در نتیجه شرایط کنونی برای کنشگری موثر سیاسی اصلاح‌طلبان و به‌طور مشخص جنابعالی مساعد نیست و بهترین گزینه کنار کشیدن موقت از فعالیت متداول سیاسی است و تاکید کردم این وضعیت چندان نخواهد پایید و دیر یا زود شرایط برای بازگشت موثر و مفید فراهم خواهد شد. از آن تاریخ تاکنون انتخابات‌های ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ و ۱۴۰۲ و اتفاقات دیگری را داشته‌ایم، روشن است که در هیچ کدام امکان ایفای نقشی سازنده و مفید فراهم نبود و اگر در آن مسیر پیشنهادی حرکت شده بود، در انتخابات اخیر با ظرفیت و توان بالاتر و موثرتری حاضر می‌شدیم. گذشت؛ اصلاح‌طلبان در انتخابات تیر ماه به‌طور نسبی و البته نه در حد انتظار ظاهر شدند و نتیجه نیز مطلوب و مفید است. در این میان یک نکته مهم را باید در نظر داشت که انتخابات عامل تغییر نیست، بلکه محصول همین تغییرات است و نیروی سیاسی در وهله نخست و پیش از هر چیز باید درک و تحلیل روشنی از تحولات داشته باشد و کنشها و برنامه‌های خود را متناسب با آن شکل دهد، در غیر این صورت، ناسازگاری میان شرایط جدید و کنشهای پیشین که کارآمد نیستند...

توان و اعتبار نیروی سیاسی را از میان می‌برد. بر این اساس، بنده نقدم را نسبت به روند کلی جریان اصلاحات می‌نویسم که در کانون آن جبهه اصلاحات قرار دارد. جبهه اصلاحات گرچه به لحاظ تشکیلاتی منتسب به جناح‌عالی نیست ولی در تصور عمومی و در واقعیت امر، منسوب به شما هستند. بالطبع انتظار می‌رود که این نقدها به بحث و گفت‌وگو گذاشته شود و هدف این نوشته نیز همین است.

اولین نقدهای که بنده به جریان رسمی اصلاح‌طلبی دارم، ادبیات سیاسی غالب نزد آنان است و این را بارها در مطالب خود به صورت مستقیم و غیرمستقیم ذکر کرده‌ام. برای من روشن است که میان ادبیات سیاسی شما با بخشی از نیروهای سیاسی اصلاحات تباین آشکار وجود دارد، ولی در نهایت صدای کسانی به عنوان صدای اصلی اصلاح‌طلبی - که در بعضی از اعضای جبهه اصلاحات نمود بارز یافته - شناخته می‌شود که زبانی رادیکال و مبارزه‌جویانه دارند، زبانی که بنا به تحلیل من تناسبی با مشی و راهبرد اصلاح‌طلبانه ندارد. در اینجا قصد تخطئه یا رد مشی مبارزه را ندارم، ولی ادبیات آن چه درست و چه نادرست باشد، متناسب با اصلاح‌طلبی نیست. این رویکرد بیش از اینکه در پی اصلاح باشد، دنبال شکست دادن طرف مقابل و جایگزین شدن آن است، در دوگانه خیر و شر گرفتار است و در نتیجه، قادر به ایجاد همدلی و فهم مشترک نیست. ادبیات مبارزه لوازم و اقتضائات خاص خود را دارد، نگاهش به قهرمان و عمل قهرمانانه است، شجاعت در بیان مواضع را به معنای آن می‌داند که موضعی افشاگرانه بگیرد و ... در این ادبیات، افرادی که هزینه می‌دهند، ارزشمند و حتی بحق هستند. در حالی که سیاست مبتنی بر اصلاحات معطوف به سود و خیری است که از سیاست نصیب جامعه و عموم می‌شود. سیاست مبارزه به‌طور معمول بازی را صفر و یک تعریف و خیر و شر را مطلق و حتی ذاتی می‌کند. این ادبیات معادل و مشابه و مترادف خود را در ساختار قدرت پرورش داده یا تقویت می‌کند و شاید هم بازتابی است از معادل خود در ساختار قدرت. سیاست مبارزه و ستیز، ذات‌پندار است و فاقد رویکرد تحلیلی و جامعه‌شناختی و بیگانه از نسبی‌اندیشی است. ذات‌پنداری به دگماتیسم منجر می‌شود که لازمه سیاست مبارزه است.

مشکل دوم آنان که تا حدی هم متأثر از مشکل اول است، فقدان رویکرد تحلیلی موثر و راهگشا است. فقط در همین حد اشاره کنم که چارچوب تحلیلی این افراد بیش از آنکه معطوف به آینده باشد، اسیر چارچوب‌های گذشته است. تحلیل‌هایی که معطوف به شخصیت و روانشناسی افراد است (اغلب هم نادرست است) و به ساختارها و عوامل اجتماعی توجهی ندارد. تحلیل‌هایی که در خدمت سیاست مبارزه است و نه در خدمت فهم واقعیت. شجاعت تصمیم‌گیری را در زندان رفتن و روی یک

موضع ایستادن و مبارزه می‌دانند، نه انعطاف‌پذیری و پیشبرد امور و خیر عمومی. به همین اندازه بسنده کرده و شرح بیشتر آن را به زمانی دیگر موکول می‌کنم.

مشکل سوم این است که این جریان در حال تبدیل شدن به یک گروه بسته با رویش‌های اندک و ریزش‌های فراوان است. یکی آنکه مواضع آنها (در کنار محدودیت‌های رسمی) باعث شده تا نسل بعدی و جوان‌تر جایگزین نشوند و از طرف دیگر، حلقه روابط خودشان هم بسته و محدود به شبکه روابط دوستی و خانوادگی شده است. کافی است که نگاهی به مجموعه افراد فعال آنان بیندازیم تا ببینیم که اینها چند دهه است که با یکدیگر دوست و آشنا هستند؟ آنان اغلب در شرایط معین تاریخی و سیاسی با یکدیگر قرابت فکری و رفتاری داشته‌اند، ولی این قرابت فکری کم‌کم به مراودات خانوادگی و شغلی و... تبدیل شده است و با تغییر شرایط همچنان همه آنان در یک گروه قرار دارند و چون هویت و موجودیت خود را در مبارزه (علیه دیگری) تعریف می‌کنند، یک انسجام صوری و ناپایدار را تجربه می‌کنند، در حالی که جریان سیاسی پویا باید جاذبه و دافعه آن پاسخگویی نیازهای جامعه باشد.

این مثل آن است که ما در زمستان ۱۰ درجه زیر صفر از همان پوشش و لباسی استفاده کنیم که در تابستان ۴۵-۴۰ درجه استفاده می‌کنیم. چنین بدنی فاقد حساسیت و حتی تاثیرپذیری از محیط طبیعی است. سازمان‌های سیاسی نباید چنین باشند، چون معطوف به محیط اجتماعی و سیاسی پویا و به شدت متحول هستند.

به نظرم در حال حاضر جبهه‌بندی سنتی اصلاح‌طلب - اصولگرا سالب به انتفای موضوع شده است. آنها بیش از آنکه رسم باشند، تبدیل به اسم شده‌اند. باید با نیروهای جدید از اصولگرایان درون ساختار قدرت و فراتر از آنان با نیروهایی که در عرصه جامعه و فراتر از هر دو جناح سنتی هستند، همفکری و همراهی و برای خروج کشور از این وضعیت اقدام و کمک کرد.

ترکیب جبهه‌ای که محصول جریان ۱۳۸۸ است، نمی‌تواند در دوران وفاق کارایی داشته باشد. تفاوت هوای سیاسی این دو دوره زمانی، بیش از تفاوت هوای زیستی میان زمستان منهای ۱۰ درجه با تابستان ۵۰ درجه است. متأسفانه برخی دوستان در سال ۱۳۸۸ منجمد شده‌اند و هنوز در پی حل مسائل ناشی از آن اتفاقات از طریقی ثابت و تکراری و البته ناموفق هستند و گمان می‌کنند رفع حصر لازمه وفاق است، در حالی که روشن است، وفاق مقدمه و شرط لازم رفع حصر است و نه برعکس. این نکته‌ای بود که چند بار در سال ۹۲ و روی کار آمدن آقای روحانی متذکر شدم. این تفاوت بسیار مهمی است که جهت‌گیری عمل سیاسی را به شدت تحت تاثیر قرار می‌دهد.

مشکل چهارم که برآمده از مشکلات قبلی است، میرایی این جبهه با ادامه وضع موجود است. فقدان قدرت تطبیق‌پذیری، در کنار نگاه به گذشته و نداشتن تحلیل جامعه‌شناختی و غلبه پیوندهای دوستی و انتسابی به جای پیوندهای سیاسی و حرفه‌ای موجب شده که از يك سو به دلیل رودربایستی چشم بر خطاهای یکدیگر ببندند و از سوی دیگر قادر به نوسازی و گسترش خود و نیز جذب و دفع کارآمد نیرو و فکر نیستند. نگرانی اصلی این است که نتوانند در دوران وفاق اثرگذاری مثبتی ایجاد کنند و این فرصت تاریخی را تثبیت و تعمیق بخشند. به نظرم وظیفه همه ماست که پس از این صریح‌تر به نقد رفتارها و گفتارهای نادرست منسوب به این جبهه بپردازیم، چراکه یکی از مهم‌ترین نیروهایی است که باید در این مرحله تاریخی کشور، نقش شایسته‌ای ایفا کند. اطمینان دارم که با حسن نظر به این نقد می‌پردازید و علت انتشار آن نیز این است که این موارد را باید در عرصه عمومی به بحث و گفت‌وگو گذاشت و طرح خصوصی آنها خوب است ولی چندان گره‌گشا نیست.

منبع: روزنامه اعتماد 5 شهریور 1402 □□□□□□